Semiannual Scientific-Research Journal of Political and International Studies Khatam Al-Nabieen University
Volume 2, Number 3, (Serial No. 7), Autumn 2025 - Winter 2026

# Maintaining National Cohesion in Multiethnic Societies (Challenges and Solutions)

Dr. Mohammad Wahid Binesh*

## Abstract

One of the most important priorities of the political system is to maintain national cohesion and solidarity. Cohesion is a situation in which individuals in a society are bound together by common social and cultural commitments. Cohesion is understandable in diverse and diverse societies in terms of culture, language, ethnicity, and religion. In such societies, cohesion can be an opportunity or a challenge. Cohesion provides the basis for stability, security, and opportunities for growth and development. On the other hand, ethnic diversity is one of the most important social issues in the national security of countries. Therefore, the lack of cohesion and solidarity can also be a challenge. Which policies and strategies are effective in maintaining national cohesion, especially in societies with ethnic diversity? Our assumption is that in ethnically diverse societies, ethnicities, as a social force, have a high capacity for integration into national interests, political participation, and national cohesion. Governments can play a decisive role in creating and establishing institutions to carry out this specific task. The research findings show that in third world countries, due to ethnic diversity, social cohesion, and solidarity, there is a need for careful policymaking and the implementation of the resulting policy. Therefore, ethnic concerns can be addressed with appropriate management (development, justice, and national values). Considering the strategies proposed by social scientists (homogenization, pluralism, unity in plurality) and the studies conducted, it seems that the policy of unity in plurality is appropriate for societies with a diverse ethno-cultural structure to maintain national cohesion. And be indepentent of the interference of other countries.

Keywords: National cohesion, consensus, solidarity, unity, convergence, order, ethnicity, ethnic diversity, cultural diversity.

* Academic Staff Member, Department of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Khatam Al-Nabieen University, Kabul, Afghanistan
Email: Wahid.binesh@knu.edu.af

دو فصلنامه علمی - تحقیقی مطالعات سیاسی و بین‌المللی
پوهنتون خاتم‌النبیین(ص)
سال دوم، شماره‌ی سوم، پیاپی (۷)، خزان و زمستان ۱۴۰۴
صفحه ۲۱ - ۴۵

# حفظ انسجام ملی در جوامع متکثر قومی؛ چالش‌ها و راهکارها

محمد وحید بنیش*

**چکیده**

از مهم‌ترین اولویت‌های نظام سیاسی، حفظ انسجام و همبستگی ملی است. انسجام موقعیتی است که در آن، افراد جامعه به‌وسیله تعهدات مشترک اجتماعی و فرهنگی به یکدیگر پیوند خورده‌اند. انسجام در جوامع متکثر و متنوع ازنظر فرهنگی، زبانی، قومی و مذهبی قابل‌درک است. در چنین جوامعی، انسجام می‌تواند فرصت‌زا یا چالش‌زا باشد. انسجام زمینه ثبات، امنیت و فرصت رشد و توسعه را فراهم می‌کند. ازسوی‌دیگر، تنوع قومی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی در امنیت ملی کشورهاست. بنابراین، نبود انسجام و همبستگی، می‌تواند چالش‌زا هم باشد. برای حفظ انسجام ملی به‌ویژه در جوامع دارای تنوعات قومی، کدام سیاست‌ها و راهکارها مؤثرند؟

فرض ما بر این است که در جوامع متکثر قومی، قومیت‌ها به‌عنوان نیروی اجتماعی، از ظرفیت بالایی برای ادغام در مصالح ملی، مشارکت سیاسی و انسجام ملی برخوردارند. دولت‌ها می‌توانند در ایجاد و تثبیت نهادها برای انجام این کارویژه، نقش تعیین‌کننده داشته باشند. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد درکشورهای جهان سوم به‌دلیل تنوع قومی، انسجام و همبستگی اجتماعی، نیاز به سیاست‌گذاری دقیق و اجرای خط‌مشی منتج از آن است. بنابراین، نگرانی قومیت‌ها را با مدیریت مناسب (توسعه، عدالت و ارزش‌های ملی) می‌توان برطرف کرد. با توجه به راهکارهای ارائه‌شده توسط دانشمندان علوم اجتماعی (یکسان‌سازی،کثرت‌گرایی، وحدت در کثرت) و مطالعات انجام‌شده، به نظر می‌رسد، سیاست وحدت در کثرت، جهت حفظ انسجام ملی برای جوامع دارای ساختار متنوع قومی- فرهنگی مناسب باشد.

**واژگان کلیدی:** انسجام ملی، وفاق، همبستگی، وحدت، همگرایی، نظم، قومیت، تنوع قومی، تنوع فرهنگی.

---

* استاد و کدر علمی دیپارتمنت روابط بین‌الملل، پوهنځی حقوق و علوم سیاسی، پوهنتون خاتم‌النبیین(ص) - افغانستان
ایمیل: Wahid.binesh@knu.edu.af

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۸/۱۵ – تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۰

استناد به این مقاله: بنیش، محمد وحید(۱۴۰۴) حفظ انسجام ملی در جوامع متکثر قومی؛ چالش ها و راهکارها، دو فصلنامه مطالعات سیاسی و بین المللی، شماره ۳، پیاپی(۷) ، صص ۲۱-۴۴

**مقدمه**

انسجام و یکپارچگی در سطح ملی مؤلفه‌ای ضروری برای رشد و حفظ ثبات ملی است. اندیشمندان علوم اجتماعی از دیرباز درباره ضرورت انسجام ملی به‌عنوان یک امر مهم بحث کرده‌اند. آنها در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان مردم را یک‌دل و یک‌زبان کرد، به‌نحوی‌که اعضای جامعه کمتر با هم منازعه،کشمکش و ستیز داشته باشند و ضمن هماهنگی بیشتر و بهتر یکدیگر را در امور فرهنگ معنوی، هویت اعتقادی، ارزش‌های انسانی و اخلاقی همراهی و پشتیبانی کنند، نظریه‌پردازی و راه‌حل ارائه نموده‌اند.

ابن خلدون انسجام و همبستگی را عامل حیاتی برای بقای جوامع دانسته و آن را «عصبیت» عنوان کرده است. او دلیل اصلی ظهور و سقوط ملت‌ها و تمدن‌ها را قوت و ضعف همین عصبیت می‌داند (رجب‌نسب، ۱۳۸۰، ص۱۰۷). دورکیم نیز علت اصلی تغییر و تحول از جامعه سنتی به جامعه مدرن را تقسیم اجتماعی کار عنوان می‌کند و با تفکیک «همبستگی ارگانیکی از «همبستگی مکانیکی»، موضوع انسجام و همبستگی را بررسی کرده است (کرایپ،۱۳۸۱، ص۱۰۷). تقسیم‌کار سبب وابستگی انسان‌ها به یکدیگر و شکل‌گیری همبستگی اُرگانیکی و انسجام اجتماعی در جامعه مدرن می‌شود. او از دو نوع انسجام در جامعه مدرن سخن می‌گوید. انسجام سیستمی میان نهادها و وابستگی متقابل آنها به یکدیگر و انسجام اجتماعی میان فرد و جامعه.

انسان در جامعه مدرن مستقل‌تر می‌شود؛ درحالی‌که وابستگی او به جامعه بیشتر می‌شود (همان). تونیس با استفاده از دو اصطلاح «گزل شافت» (اجتماع) و «گمین شافت» (جامعه)، ملت‌های دارای انسجام ملی و ملت‌های فاقد انسجام ملی را از هم متمایز می‌کند (مقصودی، ۱۳۷۹، ص۷٦). حفظ ثبات کشور به حس همبستگی ملی در میان اقوام بستگی دارد. از مهم‌ترین فواید انسجام ملی، برقراری امنیت ملی است که ارتباط عمیقی با چگونگی پیوند مردم با یکدیگر و حاکمیت در قالب انسجام‌سازی درون کشور دارد. ایجاد امنیت و انسجام ملی آن‌قدر با اهمیت است که دولت‌ها، برای رسیدن به آن، تمام تلاش خود را به کار می‌بندند و گاه برای به دست آوردن و حفظ آن، به خشونت دست می‌زنند. از دید جامعه‌شناسان، حتی ملت‌هایی که یک دشمن قدرتمند خارجی موجودیت آنها را تهدید نمی‌کند، اتّحاد و انسجام ملی مهم‌ترین شرط بقا و تداوم حیات است و بدون آن، تجزیه، اضمحلال و فروپاشی در انتظار آنهاست.حال اگر دشمنان خارجی درصدد تجزیه و فروپاشی یک ملت باشند و در این زمینه فعالانه برنامه‌ریزی و تلاش کنند، این خطر

جدی‌تر و نیاز جامعه به اتّحاد و انسجام ملی مهم‌تر و حیاتی‌تر است. دقیقاً به همین دلیل کشورهایی مانند شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی تجزیه و نابود شدند (همان). در جوامع داری تنوع قومی، نبود انسجام و یکپارچگی ملی از چالش‌های مهم و تلاش برای ارائه راه‌حل و رسیدن به آن، آرمان بزرگ مردم و دولت‌هاست. نوع مدیریت کشور، سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌ها، راهبردها و اقداماتی که دولت‌ها در پیش می‌گیرند، می‌تواند زمینه تقویت انسجام ملی را فراهم کند یا برعکس به آن آسیب رساند. دراین نوشته سعی می‌کنیم به این سؤالات اساسی پاسخ دهیم که انسجام ملی در جوامع دارای تکثر قومی چیست و با چه مکانیسمی می‌توان به آن دست یافت.

**تعریف مفاهیم**

**نظم**

حالتی که در آن مردم یک جامعه براساس قوانین، هنجارها و ارزش‌های پذیرفته‌شده زندگی می‌کنند و رفتارهایشان به‌گونه‌ای هماهنگ و قابل‌پیش‌بینی است (ویکی پیدیا). برخی از فلاسفه علوم اجتماعی، تاریخ فلسفه سیاسی را، تاریخ جستجوی نظم می‌دانند (ویسر، ۱۹۸۳، ص۱٦). همگرایی و انسجام ملی شامل هر عاملی است که نظم درونی یک واحد سیاسی را بر هم نزند و موجب همگرایی، انسجام، پایداری و اتحاد سرزمینی و تمامیت ارضی یک کشور شود (هواس بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷۰). نظم به‌عنوان یک نیروی مرکزی قلمداد می‌شود و اجزای حکومت را به‌سوی پایداری اتحاد و انسجام سوق می‌دهد (حافظ‌نیا و کاویانی، ۲۳۸۵، ص۵۹).

**انسجام**

به روابط مستحکم و احساس مسئولیت متقابل و پیوند بین اعضای یک جامعه دلالت دارد که از طریق توافق بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی و درونی کردن آنها به‌دست می‌آید و حاصل آن نظم اجتماعی است (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸، ص۱٤۱). دانشمندان علوم اجتماعی مانند ابن خلدون، دورکیم، تونیس، پارسونز و... از دیرباز دغدغه و نگرانی‌شان جلوگیری از هرج‌ومرج، ناهنجاری و خشونت بوده، ثبات و امنیت را برای تداوم و استمرار جامعه اصل مهم تلقی کرده و ابزار رسیدن به آن را با مقوله نظم اجتماعی توضیح داده‌اند.

دکشنری جامعه‌شناسی، انسجام را موقعیتی تعریف می‌کندکه در آن، افراد جامعه به‌وسیله تعهدات مشترک اجتماعی و فرهنگی به یکدیگر پیوند خورده‌اند (ریتزر، ۱۳۸۳، ص۱۳۲). دانکن میشل انسجام را دارای سه خصیصه اصلی می‌داند:

- تعهد افراد جامعه به ارزش‌ها و هنجارهای مشترک؛
- وابستگی متقابل افراد جامعه به یکدیگر ناشی از منافع مشترک؛
- احساس هویت جمعی مشترک (هرمزی‌زاده، ۱۳۸۸، ص۳۳).

انسجام عبارت است از تلاش برای رفع اختلاف از طریق پذیرفتن منافع همدیگر. در جوامعی که در آنها کنش‌های متقابل گسسته غلبه دارند، مفهوم انسجام و سازش، از اهمیتی ویژه برخوردار است؛ زیرا ازیک‌سو، بینش مادی‌گرایی و «شخصیت سودمحور»، افراد را به رقابت، مسابقه و ستیز سوق می‌دهد، و ازسوی‌دیگر، منافع مادی افراد، همکاری را در بین آنها به‌وجود می‌آورد. فشار این دو عامل موجب بروز نوع خاصی از کنش‌های اجتماعی می‌شود که جامعه‌شناسان آن را «همساز» نامیده‌اند. همساز گاه در سطح برابر انجام می‌شود؛ یعنی هر دو طرف از برخی منافع خود صرف‌نظر می‌کنند و گاه یکی خواست خود را بر دیگری تحمیل می‌نماید (هواس‌بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷۱).

**وفاق**

آلن بیرو در فرهنگ علوم اجتماعی واژه وفاق را این‌گونه تعریف می‌کند: «وفاق بر پیدایی اتفاق‌نظر و توافق آشکار در یک گروه دلالت دارد» (همان). وفاق فرایندی است که از طریق آن اعضای یک گروه و یا جامعه به توافق و اشتراک در بنیان‌های زندگی مشترک خود رسیده‌اند. وفاق، موجب پیوستگی آگاهانه گروه و همبستگی بیشتر آنها می‌شود (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵، ص۱٤).

**همبستگی**

عبارت است از توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول، قواعد اجتماعی، عقاید، آرا، ارزش‌ها و هنجارها، درگسترهٔ میدان تعامل جمعی که زمینه را برای تنظیم رفتار، مصالحه یا مشارکت مبتنی بر توافق متقابل، تعامل برای رفع نیازهای مشترک و اشتراک در اراده، زبان، نماد و همکاری با دیگران فراهم می‌کند (آقابخشی، ۱۳۷٦، ص۱۱٤).

انسجام، وفاق و همبستگی ملی به مفهوم اشتراک نظر همه افراد یک جامعه و ملت نسبت به آرمان‌ها، آمال و مقاصد واحد است که برای دستیابی به اهداف مشترک، تمام

گروه‌های کوچک قومی، مذهبی، منطقه‌ای و محلی در یک ظرف بزرگ‌تر به نام ملت درکنار یکدیگر قرار می‌گیرند و به‌صورت یک مجموعه واحد تلاش می‌کنند (غرایاق زندی، ۱۳۸۲، ص۱۷۱).

انسجام گاهی با واژگانی مانند وفاق، وحدت، همگرایی، همبستگی، اتحاد... و یکسان شمرده می‌شود. هرچند، لغت‌شناسان تفاوت‌هایی میان آنها قائل‌اند، اما در معنای این مفاهیم نوعی رابطه می‌بینند و بر این باورند که انسجام، فراتر از ارتباط صرف است و شامل هماهنگی، نظم و پیوستگی معنایی یا ساختاری نیز می‌شود و به یکپارچگی درونی و پیوند منظم میان اجزا اشاره دارد. انسجام حاصل اشتراک ارزش‌ها، هویت یا هدف‌های بنیادین است. انسجام اجتماعی یعنی اعضای جامعه احساس تعلق مشترک دارند و رفتارها و نهادها با هم سازگارند.

**تنوع قومی**

به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که از درجه‌ای از همبستگی برخوردارند و دست‌کم به‌صورت بالقوه از منافع و تبار مشترک خودآگاهی دارند. مجموعه خودآگاهی که از مردم مرتبط و یا شدیداً به‌هم مرتبط از طریق تجربیات مشترک، شکل گرفته است (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵، ص۴۱). کمتر کشوری در جغرافیای سیاسی کنونی در جهان می‌توان یافت که جمعیتی از هر حیث یکپارچه داشته باشد. اکثر دولت‌های ملی در دو قرن گذشته، هرچند به شکل محدود، با چالش‌های قومی، مذهبی و منطقه‌ای مواجه بوده‌اند (اسمیت، ۱۳۷۷، ص۱۶۵).

**سیاست قومی**

سیاست قومی را می‌توان به‌منزلهٔ مجموعه‌ای از اهداف، رویکردها، راهبردها، رفتارها و اقداماتی دانست که ازسوی حکومت نسبت به اقوام موجود در یک جامعه اتخاذ می‌شود (زندی، ۱۳۸۰، ص۵۶). ازطرفی، هدف کلی و اجتماعی از اتخاذ سیاست قومی شکل‌گیری، نظم‌بخشی و سامان‌دهی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها در یک رشتهٔ معین و با هدف‌های مشخص مانند یکپارچگی ملی است. سیاست قومی مبتنی بر اهداف، سیاست‌ها مقاصد روشن و واضحی در خصوص نحوهٔ اداره، کنترل و هدایت اقوام مختلف در یک واحد سیاسی است. ناگفته پیداست که روش‌ها و ملاحظات اجرایی در سیاست قومی تابعی از اهداف در نظر گرفته شده می‌باشند؛ زیرا اهداف مطرح شده در سیاست قومی، کیفیت و روش‌های پیشنهادی آن مؤثر است (همان).

**نظریه‌های جدید انسجام ملی**

در قرن بیستم اکثر نویسندگان علوم اجتماعی در غرب، بحث انسجام ملی را در قالب نظریه‌های نوسازی مطرح کرده‌اند. البته دو دسته از نظریه‌ها را باید از هم تفکیک کرد: نظریه‌های اولیه نوسازی که مدرنیته را عامل انسجام و همبستگی ملی معرفی نموده‌اند؛ مانند دانیل لرنر، مککلند، روستو،کلمن، اسملسر و... به نظرآنها، مواریث مثبت مدرنیته، نه‌تنها مردم یک کشور، بلکه ملل جهان را به یکدیگر نزدیک و جهان را به یک دهکده کوچک تبدیل نموده است؛ مثل افزایش روابط بین ملل و دول، گسترش ارتباطات جمعی و وسایل حمل و نقل،گسترش غلظت اطلاعاتی جهان در عرصه‌های گوناگون، مجازی شدن روابط در سطح بین الملل، گسترش آموزش رسمی و سطح سواد در جهان، آشنایی روزافزون مردم جهان با آداب ورسوم و تاریخ و فرهنگ ملل مختلف، افزایش عام‌گرایی به‌طورکلی در سطح جهان.

اما نظریه‌پردازان متأخر مانند آلموند، وربا، لوسین پای، هانتیگتن، تد رابرت‌گر و...، مدرنیته و جهانی شدن را عامل شیوع و تشدید بحران‌های قومی، خشونت و واگرایی دانسته و راه‌های عبور از بحران و ایجاد انسجام و همبستگی را جستجو کرده‌اند. یکی از نظریه‌ها که اهمیت زیاد در تبیین دلایل عدم انسجام اجتماعی در اثر شکاف‌ها و اعتراضات بین قومی دارد، نظریهٔ محرومیت نسبی تد رابرت‌گر است. براساس نظریهٔ محرومیت، شکاف قومی یا ناهمسازی بین قومی، هنگامی شدت می‌گیردکه یکی از اقوام یا گروه‌ها به این نتیجه برسند که بنا به دلایلی از امکانات موجود یا آنچه مورد انتظارشان است، کمتر از آنچه حق آنهاست، دریافت می‌کنند (کرایپ، ۱۳۸۳، ص۹۸)، و بقیهٔ اقوام و گروه‌ها از سهم بیشتر برخوردارند و احساس می‌کنند نسبت به حقوق و امکاناتی که باید داشته باشند، اجحاف شده است. برای رسیدن به این اهداف و امکانات از استراتژی‌های زیاد استفاده می‌کنند که یکی از این استراتژی‌ها، توسل به خشونت و شورش است.

براساس‌این، می‌توان گفت: این قوم یا گروه برای دست یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین سرخوردگی ناشی از محرومیت، به پرخاشگری و خشونت سیاسی متوسل می‌شود (همان). طبق نظریهٔ محرومیت نسبی می‌توان دریافت، مسئلهٔ تبعیض و محرومیت یک جنبهٔ عینی و یک جنبه ذهنی دارد که برای اثبات نظم در جامعه از اهمیت زیاد برخوردار است (صالحی امیری، ، ص۹۲). اگر هر دوی این جنبه‌ها در بین اقوام در کشورهای چندقومی احساس نشود، میزان همسازی و تعاملات بین قومی به تبع آن

افزایش پیدا می‌کند. ازسوی‌دیگر، می‌توان به این نتیجه رسیدکه بین احساس محرومیت و احساس تبعیض رابطهٔ متقابل وجود دارد. احساس تبعیض باعث افزایش انتظارات افراد جامعه قومی و بعد افزایش احساس محرومیت نسبی می‌شود (همان).

**پیشینه بحث**

قاسمی (۱۳۹۲) در مقاله «آسیب‌شناسی شکاف‌های اجتماعی و راهبرد همبستگی ملی»، با شناسایی شکاف‌های اجتماعی (نسلی، جنسیتی، قومی و مذهبی) و آسیب‌های آن، درصدد یافتن راهکار برای تحکیم همبستگی و انسجام است. پورسعید (۱۳۸٦) در مقاله «گوناگونی و انسجام ملی در جامعه ایرانی» بحث انسجام ملی را در جوامعی با تنوعات قومی بررسی کرده و معتقد است قومیت مهم‌ترین نیرویی است که امروزه با مدنیت در سطح ملی رقابت می‌کند و بنابراین، می‌تواند بستری برای خشونت داخلی و استفاده رقیبان منطقه‌ای باشد. او در ادامه راهکارهایی را برای مدیریت تنوع قومی و حفظ انسجام ملی ارائه می‌دهد.

صالحی‌امیری (۱۳۸۵، ص۱٦) در مقاله «تنوع قومی مبتنی برنظریه های سرمایه اجتماعی»، نقش اعتماد درشکل گیری سرمایه اجتماعی را مهم وعامل انسجام و همبستگی ملی می‌داند. هرمزی‌زاده (۱۳۸۸) در مقاله‌ای با عنوان عوامل مؤثر بر انسجام ملی معتقد است، عوامل گوناگون بر همبستگی و انسجام ملی در یک کشور مؤثرند. در یک جامعه هرچه توسعهٔ اقتصادی، توسعهٔ فرهنگی، توسعهٔ آموزشی، توسعهٔ سیاسی، هویت ملی، محبوبیت دولت، مشارکت سیاسی، مردم‌سالاری (دموکراسی)، ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، برابری شهروندان، رضایت سیاسی نخبگان و زبان رسمی قوی‌تر باشند، همبستگی و انسجام ملی در آن جامعه بیشتر و نیرومندتر است.

رجب‌نسب (۱۳۸۰) در مقاله «بررسی تئوریک توسعه،گوناگونی قومی و همبستگی ملی»، به این نتیجه رسیده که نسبت توسعه با همبستگی ملی از اهمیت کاربردی ویژه برخوردار است و تأمل در آن از ضروریات حکومتداری، به‌ویژه درکشورهای رو به توسعه می‌باشد. برای دستیابی به توسعه معطوف به همبستگی ملی در جامعه چندقومی، ضرورت دارد تا فرایند توسعه از خصلت‌های همه‌جانبه موزون، عادلانه، تدریجی و بومی برخوردار باشد.

آلپورت (۱۹٦۵) مطالعات زیادی در رابطه با تعاملات بین قومی و نژادی انجام و نشان داده است که تعامل چندجانبه می‌تواند به شکل‌گیری انسجام و همبستگی و نتایج

مثبت منجر شود؛ اما اینکه چه کسانی بیشتر از این تعامل سود می‌برند، به وجود شرایط مناسب بستگی دارد. بدون این شرایط، تماس و ارتباطات بین‌قومی حتی ممکن است به افزایش تعصبات نژادی منجر شود. به عقیدهٔ وی، درصورت وجود شرایط مناسب تماس بین‌گروهی موجب کاهش پیش‌داوری خواهد شد.

**آستین روکان (۱۹۹۵)، تضادها و شکاف‌های اجتماعی را عامل بی نظمی و واگرایی اجتماعی دانسته، شکاف‌های مقطعی و ساختاری را از هم تفکیک می‌کند و دو حادثه مهم (رفرم و انقلاب صنعتی) را که باعث چهار شکاف اجتماعی و اقتصادی در اروپا شد، شناسایی و با مطالعه تاریخ تحولات اروپا گذار از بی‌نظمی به نظم و انسجام را توضیح می‌دهد.**

در نوشته‌های یادشده انسجام ملی از مناظر مختلف مطالعه شده و بر نقش عوامل گوناگون فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در ایجاد و حفظ آن توجه شده است. درنوشته حاضر به ضرورت حفظ انسجام ملی و نقش گروه‌های مختلف قومی– فرهنگی در حفظ انسجام ملی، پرداخته و راهکارهای ارائه‌شده همانندسازی، تکثرگرایی و وحدت در کثرت را بررسی و ارزیابی می‌کنیم.

**مؤلفه‌ها و عناصر انسجام ملی**

صاحب‌نظران در ادبیات جامعه‌شناسی و علوم سیاسی، عناصر و مؤلفه‌های انسجام ملی را مطرح نموده‌اند. مؤلفه‌های مشترکی را می‌توان از نظرات آنان استخراج کرد؛ مانند سرگذشت تاریخی و فرهنگی مشترک، دین مشترک، هدف و درد مشترک، محدوده جغرافیایی، زبان و ادبیات مشترک، پرچم و سرود ملی مشترک (احمدی، ١٣٨٤، ص٤٦). در جوامع سنتی عوامل متعددی مانند نژاد، قبیله، مذهب و ساختار حکومتی، در ایجاد پیوند و یگانگی و انسجام جامعه نقش اصلی داشتند. برخی جامعه‌شناسان معتقدند در جوامع ابتدایی وکهن، شخصیت فرد، تا حدود زیادی جذب جامعه شده، وجدان جمعی بر وجدان فردی مسلط بود. درواقع، انسان جوامع پیشین و سنتی، به شیوه‌ای که از طرف جامعه به او تلقین می‌شد، فکر، احساس و عمل می‌کرد (پورسعید، ١٣٨٦، ص٣٨).

در این سنخ از جوامع، وحدت بسیار قوی و همواره ازسوی وجدان جمعی حمایت می‌شد. برخی دیگر قهرمانان و مفاخر ملی، آرمان سیاسی مشترک، ارزش‌ها و نمادهای ملی، اعیاد ملی و مذهبی، آداب و رسوم مشترک، تهدیدات خارجی و دشمن مشترک و... را به‌عنوان مؤلفه‌های انسجام ملی مطرح کرده‌اند (اشرف، ١٣٨٠، ص٢٣) . ژان گاتمن معتقد است، جداگانه بودن از دیگران و سربلند بودن از جلوه‌های زندگی ویژه خویش،

ذاتی هر گروه انسانی است. برای آنکه یک منطقه یا کشور از دیگران جدا و متفاوت باشد، تنها وجود یک کوه یا دره، یک‌زبان ویژه یا یک مهارت خاص کافی نیست. روح حاکم بر هر ملتی متفاوت از روح حاکم بر ملت‌های دیگر است (پورسعید، ۱۳۸٦، ص۲۳).

احساس هر کشوری نسبت به سایر کشورها فرق می‌کند؛ به‌طوری‌که این احساس او را از همسایگانش متمایز می‌کند. درواقع، هرکشوری به یک باور استوار براساس اعتقادات مذهبی، دیدگاه‌های ویژه اجتماعی و جلوه‌هایی از خاطرات سیاسی و غالباً آمیزه‌ای از این سه عامل نیاز دارد. هر دولتی باید از نوعی همگرایی در ساختار زیربنایی برخوردار باشدکه با همگرایی سایرکشورها متفاوت است و «غرور ملی» نامیده می‌شود (پورسعید، ۱۳۸٦، ص٤٤). درواقع،گاتمن، منشأ هویت ملی و روح ملی هر کشور را عوامل معنوی می‌داند. به نظر او، روح ملی هر ملتی، باعث وحدت و انسجام آن می‌شود.

عده‌ای از نویسندگان هویت ملی را، عنصر اساسی انسجام ملی معرفی نموده‌اند. هویت، شرط لازم زندگی اجتماعی است و بدون چهارچوبی برای تعیین هویت اجتماعی، انسان نمی‌تواند به‌صورتی معنادار و پایدار با یکدیگر ارتباط برقرارکند (احمدی، ۱۳۸٤، ص۲٤۸). هویت، معطوف به چیستی وکیستی انسان‌ها به‌صورت انفرادی و جمعی است که می‌تواند امری احساسی یا آگاهانه، واقعی یا خیالی، موجود یا جعلی باشد (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸، ص۱٤٤). هویت به‌عنوان پدیده‌ای که دامنهٔ آن از خصوصی‌ترین تجلیات فردی تا عمومی‌ترین حوزه‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرد، حاصل دیالکتیک خود و دیگری است (حاجیانی، ۱۳۸۰، ص۱۵۸).

واژه Identity ریشه در زبان لاتین دارد و دارای دو معنای اصلی است: اول، بیانگر مفهوم تشابه مطلق و دوم، تمایز که به مرور زمان، سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد. بنابراین، مفهوم هویت (به معنای اصطلاحی آن) میان اشیا و افراد، دو نسبت محتمل را برقرار می‌کند: ازیک‌طرف، شباهت و ازطرف‌دیگر، تفاوت (واعظی، ۱۳۸۱، ص٦٤). هویت همچنان، احساس تعلق‌خاطر و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع تعریف شده است. این رویکرد غالب پژوهشگران، به‌ویژه نویسندگان شرقی نسبت به انسجام ملی و پیوند آن با هویت و عناصر فرهنگی است. در این تعریف، هویت ملی بازتولید و بازتبیین دائمی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات، اسطوره‌ها و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت‌ها را تشکیل می‌دهد و تشخیص هویت افراد، با آن الگو و میراث، با عناصر فرهنگی است (صالحی‌امیری، ، ص۱۳۷) .تأکید بر ابعاد ارزشی و هنجاری و هویتی انسجام ملی باعث

خلق نگرش ذهنی نسبت به انسجام ملی می‌شود. درصورتی که نیاز هست به ابعاد عینی‌تر انسجام ملی یعنی وابستگی متقابل افراد به یکدیگر ناشی از منافع مشترک و نحوه ساخت این وابستگی‌ها نیز توجه شود (همان).

برخی ازنویسندگان فرهنگ را مهم‌ترین منبع هویت انسان‌ها دانسته‌اند. فرهنگ عبارت است از ارزش‌هایی که یک گروه معیّن از آن پیروی می‌کنند، کالاهای مادی که تولید می‌کنند و تمامی اشکال زندگی یک قوم، ازجمله پایه‌های تفکری آن را تشکیل می‌دهد و تمام زمینه‌های فنی موجودیت آن قوم، ازجمله (البسه، ساختمان و ابزار) را دربرمی‌گیرد (کوپر، ۱۹۶۹، ص۱۰۵). افراد و گروه‌ها با توسل به اجزا و عناصر فرهنگی هویت می‌یابند؛ زیرا این اجزا و عناصر، توانایی چشمگیری در تأمین نیاز انسان‌ها به ممتاز بودن و ادغام شدن در جمع دارند. به‌دیگرسخن، فرهنگ، هم تفاوت‌آفرین است و هم انسجام‌بخش (صالحی‌امیری، ۱۳۸۵، ص۱۶۲). پارسونز فرهنگ را نیروی عمده‌ای فرض می‌کند که عناصر گوناگون نظام اجتماعی را به هم پیوند می‌دهد و در جامعه انسجام ایجاد می‌کند (ریتزر، ۱۳۸۳).

هویت فرهنگی یک جامعه به سه عامل بستگی دارد: تاریخی، زبانی، و روان‌شناختی. اهمیت این عوامل در موقعیت‌های تاریخی و اجتماعی مختلف یکسان نیست. هرگاه این عوامل به‌طورکامل در یک ملت یا فرد وجود نداشته باشد، هویت فرهنگی ناقص می‌شود. تلفیق موزون این عوامل، وضعیت ایدئال است (مطلبی، ۱۳۸۳، ص۱۱۰). دستاوردها و اندیشه‌های فرهنگی با مرزبندی‌هایی مانند فرهنگ جهانی، فرهنگ آسیایی متمایز می‌شوند. شناساندن هویت فرهنگی بر علاقه‌مندی و دلبستگی و بازگشت به خویشتن افراد می‌افزاید و داروی درمان از «خودبیگانگی» است (پورسعید، ۱۳۸۶، ص۳۶). هویت فرهنگی تا حدود زیادی دارای سرنوشتی به‌هم‌پیوسته‌اند؛ اما فرهنگ، بیشتر با فرآیندهای ناخودآگاه در ارتباط است و هویت با هنجاری از تعلق، که الزاماً خودآگاه است. هویت فرهنگی مهم‌ترین قدم برای ایجاد همبستگی، تدوین و اجرای سیاست قومی با هدف ایجاد روابط مناسب میان اقوام مختلف و همچنین میان حکومت و اقوام است (همان، ص۱۴۲).

## عوامل مؤثر بر حفظ و ارتقای انسجام ملی

### آموزش

ایجاد روح جمعی، پیوند گروه‌های انسانی موجود در جامعه و دستیابی به وحدت و انسجام ملی، از اهداف نظام آموزشی در سراسر جهان است. جان دبلیو فرانسس، از تأثیر آموزش بر انسجام ملی سخن می‌گوید. وی معتقد است که مسائل و مشکلات قومی ریشه در جهالت دارند (هواس‌بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷۰). بنابراین، آموزش را ابزاری مؤثر برای نزدیکی فرهنگ‌ها معرفی می‌کند؛ یعنی ناآگاهی نسبت به روش زندگی اقوام، اغلب باعث ایجاد نگرش منفی میان آنان می‌شود و درمقابل، آگاهی افراد از دیگر فرهنگ‌ها به‌تدریج موجب سست شدن تعصبات قومی خواهد شد. درواقع، تلاش برای آگاهی مردم، معطوف به ایجاد مشروعیت فرهنگ‌ها نسبت به یکدیگر است. فرهنگ یعنی وفاق، یعنی فهم مشترک؛ همان‌گونه‌که جامعه نمی‌تواند بدون فرهنگ باشد، بدون وفاق نیز نمی‌تواند باشد (چلبی، ۱۳۸۳، ص۲۵). شرط وفاق اجتماعی و واحد سیاسی، اشتراک در عقاید، آرا، ارزش‌ها و هنجارهاست. وفاق در این معنا، معادل مفهوم فرهنگ است؛ زیرا فرهنگ شامل مجموعه‌ای از ارزش‌ها، هنجارها، آرا و عقاید یک ملت می‌شود. بدین‌ترتیب، وفاق و فرهنگ، مفاهیمی درهم‌آمیخته و در ارتباط نزدیک با هم هستند (رجب‌نیا، ، ص۹٤).آیا در جامعه چندقومی، وجود خرده‌فرهنگ‌های محلی، تهدیدی برای وفاق و همبستگی ملی به شمار نمی‌رود؟ برخی معتقدندکه خرده‌فرهنگ‌های محلی باید زیرشاخه فرهنگ ملی قرار گیرد تا جامعه عقلانی و مدنی به وجود آید (حاجیانی، ۱۳۸۰، ص۸۳).

آموزش خودبه‌خود انسان‌ها را به‌سوی اغماض و تفکر سوق می‌دهد و این به معنای فرهیختگی فرد و اجتماع است (هواس‌بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷۲).آموزش اجباری گسترده با زبان و برنامه درسی استاندارد نقش اساسی در طبیعی کردن ایده تعلق ملی داشته است؛ اگرچه از نظر شکل و شدت متفاوت، اما همه دولت- ملت‌ها اعم از قدیمی یا جدید، دموکرات یا خودکامه، در داخل «همگن» یا متنوع درحقیقت، از آموزش برای ترویج یک هویت ملی متمایز با اتخاذ یک ایدئولوژی همسان‌ساز استفاده می‌کنند (همان، ص۱۷٦).

### سرمایه اجتماعی

عموم صاحب‌نظران علوم اجتماعی با پذیرش این ایده که سرمایه اجتماعی به‌مثابه نیروی پیونددهنده‌ای است که به حفظ وفاق و انسجام جوامع کمک و موجبات روان‌سازی و برخورداری از نظم اجتماعی پویا را تحلیل و تقویت می‌کند، هم‌عقیده‌اند (غفاری، ۱۳۹۰،

ص۱۱). سرمایه اجتماعی مجموعه شرایط و قواعد اخلاقی، اجتماعی و رفتاری است که به‌طور ضمنی رفتار افراد را شکل می‌دهد. اندیشمدان علوم اجتماعی، این مفهوم را یک ارزش برای ارتباطات مردمی جهت دستیابی به اهداف مشترک کلان مطرح و آن را پل ارتباطی بین اقتصاد، جامعه‌شناسی و سیاست می‌دانند (چلبی، ۱۳۸۲، ص۱۷). منظور از سرمایه اجتماعی،گزینه‌های رابطه‌ای است در ابعادسیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی برای یک موضع اجتماعی در شبکه تعاملی جامعه (همان). مکانیسم اندازه‌گیری سرمایه اجتماعی چیست؟ صاحب‌نظران اعتماد را مهم‌ترین متغیر سرمایه اجتماعی قلمداد نموده‌اند؛ همچنان‌که آگاهی درباره دیگران، مشارکت در مسائل عمومی، انسجام و هماهنگی اجتماعی را به‌عنوان عوامل افزایش و یا کاهش اعتماد برشمرده‌اند، هویت ملی، پیشینه تاریخی، باورها، دین، دردها و خوشی‌ها، سودوزیان مشترک یک جامعه در شکل‌گیری اعتماد مؤثر است (پورسعید، ۱۳۸٦، ص٤۸).

اعتماد مردم به همدیگر و اعتماد مردم نسبت به عملکرد دولت زمینه بسیار مساعد برای انسجام و وفاق ملی است. در جامعه‌ای که اعتماد متقابل میان دولت و افراد وجود نداشته باشد، نه قانون قادر به ترمیم آن است و نه زور و اجبار می‌تواند به ایجاد انسجام ملی کمک کند. بحران اعتماد گاه ریشه در فرهنگ یک جامعه دارد و زمانی ممکن است معلول ناکارکردی ساختار اجتماعی باشد (کاظمی، ۱۳۷۹، ص٢٦٤).

برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که پیوندهای محکم اجتماعی مانع انحرافات می‌شود؛ درحالی‌که پیوندهای ضعیف، انعطاف‌پذیری کمتری در مقابل انحراف دارند. هرچه انسجام و همبستگی بیشتر باشد، میزان انحرافات کمتر است و مردم بیشتر از قوانین اجتماعی پیروی می‌کنند (جب وهمکاران[1]، ۲۰۰۹، ص423).

**توسعه**

توسعه در ذات خود همبستگی ملی را نیز دارد و توسعه‌ای که به همبستگی ملی نینجامد، توسعه جامع نیست (رجب‌نسب، ، ص۱۰۲). به نظرکارل دویچ، توسعه‌یافتگی موجب همبستگی ملی می‌شود (دویچ، ۱۳۷٦، ص۳٦). البته منظور ما از توسعه، توسعه موزون، همه‌جانبه، تدریجی و عدالت‌محور است که آن را می‌توان توسعه پایدار نامید. از شاخص‌های مهم توسعه پایدار، دولت‌سازی و ملت‌سازی است که با انسجام و همبستگی ملی پیوند ناگسستنی دارد و هر کشوری که در مسیر توسعه قرار می‌گیرد، ناچار باید از

[1] Jeb, A. & Amy, F. & Sean, P.

آن عبور کند. مسلماً جوامعی که آهنگ توسعه در آن آغاز می‌شود، دچار بحران‌های هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع می‌شود. نکته مهم این است که کیفیت و سازوکارهای مدیریت در فرایند توسعه، بتواند به‌درستی از این بحران‌ها عبور کند و در نتایجی که بر انسجام و همبستگی می‌گذارد، مؤثر باشد (بدیع، ۱۳۷٦، ص٤۳).

**دین**

دین به‌عنوان عامل مهم و تأثیرگذار برای حفظ انسجام و همبستگی مطرح است. آموزه‌های ادیان الهی، بر نقش دین در نظم و انسجام جوامع تأکید بسیار دارد. جامعه‌شناسان کارهای علمی در این زمینه انجام داده و نتایج قابل‌توجه ارائه کرده‌اند. به نظر آنان، ادیانی که دعوت به همکاری، مساعدت به دیگران، ارتباط با جمع و پرداختن به امور اجتماع می‌کنند، می‌توانند موجب افزایش اعتماد شوند (هرمزی‌زاده، ۱۳۸۸، ص۳۳). اکثر آموزه‌های دین اسلام، جمعی، اجتماعی و مروج اعتماد است. دورکیم و دیویس دین را عامل انسجام و همبستگی اجتماعی می‌دانند. به نظر ماکس وبر دین، ارزش و جهان‌بینی افراد، الهام‌بخش رفتار آنان است. دوتوکویل معتقد است: دین کلید نیروبخش کمک به یکدیگر وگذشتن از منافع خود برای دیگران است. پاتنام یکی از کارکردهای دین را افزایش سرمایه اجتماعی معرفی می‌کند. به نظر او مذهب به تشویق پیروان به فعالیت‌های گروهی توصیه می‌کند. پس انتظار آن است که بین مردم و نظام سیاسی اعتماد بالا وجود داشته باشد (همان).

**محبوبیت دولت**

کارل دویچ در کتاب ناسیونالیسم و ارتباطات اجتماعی معتقد است که تشکیل دولت محبوب، فرایند یکپارچگی و انسجام ملی را تسهیل می‌کند (۱۹۹۴، ص۳۰). دولت مرکزی مورد قبول و مورد اعتماد مردم، محور اتّحاد ملی و انسجام اجتماعی است و به گروه‌های گوناگون سیاسی، قومی، مذهبی و... ، یکپارچگی و یگانگی می‌بخشد. در مقابل، دولتی که مورد قبول مردم نیست، به احساسات واگرایانه دامن می‌زند و باعث تضعیف انسجام ملی می‌شود.

**نقش نیروهای اجتماعی در حفظ انسجام ملی**

انسجام ملی در هر نظامی از طریق افزایش میزان همبستگی بین نیروهای اجتماعی تحقق می‌یابد. در این میان اقوام و گروه‌های قومی به‌عنوان نیروهای اجتماعی نظام سیاسی، جایگاه مهمی در حفظ انسجام ملی ایفا می‌کنند (اسمیت، ۱۳۸۳، ص٤۸). از نظر جامعه‌شناسی، گروه قومی عبارت است از مردمی که درنتیجهٔ میراث فرهنگی مشترک خود، از نظر اجتماعی متمایز

محسوب می‌شوند. هیچ گروه قومی دارای ویژگی‌های ذاتی و فطری نیست؛ بلکه این ویژگی‌ها را از طریق جامعه‌پذیری در محیط خاص خود به دست می‌آورد. هشت شاخص را می‌توان به‌عنوان معیار تعیین گروه قومی ذکر کرد که عبارت‌اند از: نیاکان واقعی مشترک یا باور به نیاکان اسطوره‌ای، پیشینه تاریخی مشترک، سرزمین مشترک، زبان و مذهب مشترک، فضاهای زیست مشترک، آداب و رسوم مشترک، ارزش‌های مشترک، احساس تعلق به یک گروه واحد (هواس بیگی، ۱۴۰۲، ص۱۷۸). برای اینکه یک گروه قومی، خود را قومیتی متمایز و مشخص بداند، لازم نیست همهٔ شاخص‌های یادشده را داشته باشد.

قومیت، هم مؤلفه‌های عینی و هم مؤلفه‌های ذهنی دارد. مؤلفه‌های عینی شامل پیشینهٔ تاریخی، دین، سرزمین، زبان مشترک و... است و مؤلفه‌های ذهنی نیز عواملی مانند هویت، احساس تعلق به سرزمین خاص و منافع و علایق مشترک را شامل می‌شود (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸، ص۹). هویت قومی یکی از مهم‌ترین انواع هویت است به‌ویژه درکشورهایی که از تنوع قومی و فرهنگی برخوردارند. هویت قومی، بخشی از هویت اجتماعی افراد است که در کنار هویت‌های دیگر مانند هویت محلی، منطقه‌ای، نژادی، فرهنگی و غیره قرار می‌گیرد؛ ولی باید توجه داشت که هویت قومی از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ زیرا از هویت‌های اولیهٔ فرد محسوب می‌شود. هویت قومی، هویتی با محتوای فرهنگی و شامل عناصری مثل نمادها، اسطوره‌ها، خاطرات، آداب و مناسک خاص است (عیوضی، ۱۳۸۰، ص۱۶۳).

هویت قومی را بر بنیاد شناسه‌های فرهنگی نظیر زبان، مذهب، آداب و رسوم و پیشینهٔ تاریخ تعریف می‌کنند که با آن، افراد با تمام یا برخی از جنبه‌های هویتی یک گروه پیوند می‌یابد (واعظی، ۱۳۸۱، ص۵۹). آنچه گروه‌های قومی- فرهنگی را از یکدیگر جدا می‌کند، در وهلهٔ اول، تفاوت فرهنگی نیست؛ بلکه چیزی که جدایی یا مرز پدید می‌آورد، ارادهٔ متمایزکردن خویش و به‌کارگرفتن ویژگی‌های فرهنگی به‌عنوان مشخص‌کنندهٔ هویت ویژه خویش است (پورسعید، ۱۳۸۶، ص۴۵).

**راهکارهای حفظ انسجام ملی**

نخستین کار ویژه عمومی دولت‌ها، ایجاد انسجام ملی بدون از میان بردن تنوعات اجتماعی است. مفروض جامعه‌شناسی سیاسی این است که هیچ جامعه‌ای بسیط و یکدست نیست و برحسب شکاف‌های اجتماعی، قومی و مذهبی، جوامع صورت‌بندی‌های گوناگونی دارند. با توجه به این تنوعات و پارگی‌های اجتماعی، همبستگی و تداوم جامعه نیازمند سیاست‌گذاری و اجرای خط‌مشی‌های منتج از آن است. دولت‌ها در مفهوم گسترده آن،

در ایجاد و تثبیت نهادها برای انجام این کار ویژه، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند (هواس بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷٤). ثبات کشور به حس همبستگی و انسجام ملی در میان اقوام بستگی دارد و در این رابطه مهم‌ترین قدم، تدوین و اجرای سیاست قومی با هدف ایجاد روابط مناسب بین اقوام مختلف و هم میان حکومت و اقوام است. سیاست قومی را می‌توان به‌منزلهٔ مجموعه‌ای از اهداف، رویکردها، راهبردها و اقداماتی دانست که ازسوی حکومت نسبت به اقوام موجود در یک جامعه اتخاذ می‌شود (مرادی، ۱۳۹۲، ص۵۷).

ازطرفی، هدف کلی و اجتماعی اتخاذ سیاست قومی شکل‌گیری، نظم‌بخشی و سامان‌دهی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها در یک رشتهٔ معین و با هدف‌های مشخص مانند یکپارچگی ملی است. سیاست قومی مبتنی بر اهداف، سیاست‌ها، مقاصد روشن و واضحی درخصوص نحوهٔ اداره، کنترل و هدایت اقوام مختلف در یک واحد سیاسی است. کشورهای دارای تنوعات قومی باید همواره در تصمیم‌گیری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی خود با اتخاذ سیاست‌های قومی مناسب در راستای ایجاد همگرایی، انسجام و یکپارچگی کشور گام بردارند (حسابی، ۱۳٦۹، ص۲۷٦).

تدوین و اجرای درست این سیاست، موجب بهره‌برداری از ظرفیت و توانایی اقوام می‌شود و اگر این سیاست، دارای ضعف باشد، به تضعیف همبستگی ملی و واگرایی قومی منجر می‌شود. وجود هویت‌های مختلف قومی در یک کشور، اهمیت سیاست مناسب برای تقویت همبستگی و انسجام اجتماعی و ضرورت توجه به مسئله را بیشتر می‌کند (یونسی، ۱۳۸۳، ص۲۵).

افغانستان کشوری با تنوع قومی است. برخی از نویسندگان آن را موزیم اقوام و قبایل لقب داده‌اند. در طول دهه‌های گذشته، مردم افغانستان لطمات و آسیب‌های فراوان از تفرقه و اختلافات دیده و تاوان سنگین پرداخته‌اند. چگونه می‌توان همدلی، وفاق، و انسجام را به جامعه برگرداند تا مردم؛ یعنی صاحبان اصلی این سرزمین، با عشق و علاقه ضامن، حافظ و پاسدار وحدت و انسجام ملی شوند؟

سیاست انسجام ملی را می‌توان نزدیکی همه گروه‌های یک ملت به یکدیگر در نظرگرفت؛ البته نه به‌صورت اجباری. گروه‌ها با ریشه‌های مشترکی همچون تاریخ شکل می‌گیرند و همگنی فرهنگ، با انتقال ارزش‌ها و اشکال مشترک از نسلی به نسل دیگر توضیح داده می‌شود (هواس بیگی، ۱٤۰۲، ص۱۷۱). هر گروه اجتماعی دارای تاریخ، ضوابط خویشاوندی، شیوهٔ اقتصادی، مقررات، مناسک اعتقادی، زبان، ادبیات و هنر

مختص به خود است. این خصوصیات که فرهنگ یک جامعه را از جوامع دیگر متمایز می‌کند، معرّف شناسنامهٔ فرهنگی آن جامعه است.

به‌دیگرسخن، گذشتهٔ تاریخی، حماسه آبا و اجدادی، سرزمین نیاکان، زبان مادری، باورها و سنت‌های طایفه‌ای، مفاخر ملی، اسوه‌های دینی، عصبیت‌های قومی، هنر و... جامعه را تشکیل می‌دهند. تنوع فرهنگی و وجود فرهنگ‌ها و اقوام مختلف و متنوع همانند شمشیر دولبه‌ای است که در صورت بهره‌گیری مناسب، می‌تواند عاملی در جهت تقویت هویت فرهنگی، هویت قومی و ملی و انسجام فرهنگی- ملی یک کشور باشد یا با سیاست‌گذاری‌ها و برخوردهای نامناسب برای قومیت‌ها، به‌عنوان عاملی در جهت گسست اجتماعی و ملی، تضعیف هویت ملی و فرهنگی و تجزیهٔ فرهنگی، نقش ایفا کند (مقصودی، ۱۳۷۹، ص۷۸). با توجه به ارزش‌ها، باورها، خواسته‌ها و مطالبات فرهنگی اقوام، آگاهی از چگونگی اثرگذاری هویت فرهنگی اقوام در هویت فرهنگی و ملی و انسجام ملی، می‌توان درجهت تقویت انسجام ملی و فرهنگی کشور برنامه‌ریزی کرد و گام‌های مؤثر برداشت (پورسعید، ۱۳۸٦، ص٤۲).

برخی پژوهشگران درخصوص سازه انسجام ملی بر «هویت جمعی، به ارزش‌ها و هنجارها» تمرکز کرده‌اند. بنابراین، انسجام ملی را از منظر وابستگی‌های متقابل اجتماعی کمتر مورد توجه قرار داده، بلکه به‌عنوان وحدت ارگانیکی تمامی اعضای جامعه نسبت به ارزش‌های کلان تعریف کرده‌اند. پیوند انسجام ملی با ارزش‌های کلان باعث می‌شود، مفاهیمی همچون فرهنگ، هویت، امنیت قومی در پیوند با مفهوم انسجام ملی باشد. برخی از آنها،آن قدر به هم وابسته‌اند که گاه در تعریف هر یک نقش دیگری به‌وضوح مشاهده می‌شود. احساس تعلق‌خاطر مشترک و احساس تعهد مشترک افراد به اجتماع و آن «مای» بزرگی که به افراد هویت جمعی می‌دهد (غرایاق زندی، ۱۳۸۳، ص۱۷۱). سه راهکار برای مدیریت تنوع گروه‌های قومی در جوامع چندفرهنگی، در راستای حفظ انسجام ملی مطرح شده است: راهکار وحدت (همانندسازی یا شناسایی)، راهکار کثرت (ناهمانندی یا تفاوت)، راهکار وحدت در کثرت.

**راهکار وحدت (همانندسازی)**

همانندسازی فرایند ذوب یا نفوذ متقابلی است که از طریق آن، اشخاص یا گروه‌ها، طرز تلقی، آموخته‌ها و احساسات گروه‌های دیگر را کسب می‌کنند و به مرور زمان و به‌طورتدریجی با آنان یکی شده و واحد را تشکیل می‌دهند (ساروخانی، ۱۳۷۵، ص٤٦). در این الگو، سیاست‌های دولت مبتنی بر ترکیب و محو تدریجی فرهنگ، اقلیت‌ها

به منظور ایجاد جامعه‌ای متجـانس، همگـن و بـدون تفـاوت اسـت. هـدف سیاست‌های همانندسازی عبارت از ترکیب زیست‌شناختی فرهنگـی، اجتمـاعی و روانـی گروه‌های متمایز و منفرد به‌منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت‌های قومی است (مارتین، ۱۳۷۷، ص۱۵۷).

همانندسازی به‌عنوان فرایند اجتماعی ممکن است مشتمل بر دو بعد فرهنگی و ساختاری باشد. طرفداران این نظریه مثل تایلور و مایکل سیندل بر این باورند که وجود تنوع فرهنگی، فی نفسه یک ارزش است و با اعاده حقوق گروه‌های فرهنگی می‌توان به انسجام و همبستگی ملی دست یافت. تایلور درمقاله خود با عنوان «سیاست شناسایی» برای نخستین بار نظریه «هویت گفتگویی» را پایه‌ریزی کرد. از نظر او گروه‌های اجتماعی مختلف می‌توانند از طریق تعامل با یکدیگر در متنی که با هم در آن زندگی می‌کنند، به شناسایی هویت یکدیگر بپردازند (یحیائی وکیا، ۱۳۸۸، ص۷۲). این رشد و توسعه هویت از طریق یک فرایند گفتگو طی می‌شود و ادامه می‌یابد. چنین تعاملی ریشه و جوهر اخلاقی و ضرورتی برای شناسایی است (همان). داشتن یک هویت فرهنگی متمایز، نیاز به شناسایی از جانب فرهنگ دیگر دارد. بنابراین، می‌توان گفت تعامل بین فرهنگ‌ها تا زمانی معتبر و اصیل می‌ماندکه به‌وسیله روابط قدرت، سلطه یا هژمونی و زور آلوده نشده باشد (هواس بیگی، ۱۴۰۲، ص۱۸۱).

همانندسازی انسجام‌بخش تلقی می‌شود. اگر ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های دولت طبق آن شکل گرفته باشد، اختلافات فرهنگی- ساختاری کمتر و درنتیجه جامعه‌ای منسجم و همگن ایجاد خواهد شدکه در بین گروه‌ها از جنبه‌های نژادی، فرهنگی و قومی تفاوتی وجود ندارد. کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری از آثار سیاست همانندسازی در بین گروه‌های قومی محسوب می‌شود. قومیت به‌عنوان ملاکی برای توزیع نابرابر قدرت و ثروت نقش تأثیرگذاری ندارد و شهروندان فقط به‌عنوان افراد و نه عضو گروه‌های قومی محسوب می‌شوند و هیچ ادعایی نسبت به دولت خود نمی‌توانند داشته باشند. الگوی مدیریت قومی در جامعه‌ای همانندساز، منسجم و همگن است که در آن در بین گروه‌ها، تفاوتی وجود نداشته باشد (مؤسسه مطالعات ملی، ۱۳۷۶، ص۷).

اگرچه همانندسازی فرهنگی از لحاظ ایدئولوژی از مفاهیم آزاداندیشانه مانند انتخاب فردی تغذیه می‌کند، اما درکشورهای توسعه‌نیافته، عمدتاً شاخص‌های فرهنگی گروه مسلط بر اقلیت‌ها تحمیل می‌شود و تلاش برای تغییر فرهنگ دیگر گروه‌ها ازسوی قوم حاکم، مشهود است. شاید برخی گروه‌های قومی این اقدامات تحمیلی را در مقاطعی از روی ناچاری بپذیرند؛ اما اکثر گروه‌های قومی در برابر این‌گونه اقدامات سر فرود

نمی‌آورند و با مقاومت به‌مثابه نهضت‌های زیر خاکستر و خفته قومی در انتظار شرایط مناسب هستند (مقصودی، ۱۳۷۹، ص۱۲). پیامدهای تحمیل فرهنگ یک قوم بر اقوام دیگر زیر عنوان یکسان‌سازی، برجسته شدن هویت‌های قومی در شکل افراطی به‌عنوان نگهبان ارزش‌های قومی خواهد بود. در همانندسازی ساختاری هم، اقلیت‌ها با چالش‌های عدیده روبه‌رو هستند؛ مثل ممنوعیت ازتحصیل، شغل و... . متأسفانه در افغانستان دوره حاکمیت برخی از سلاطین (به‌ویژه عبدالرحمن) سیاست همانندسازی ساختاری (از طریق قتل عام،کوچ اجباری، تبعیض، تبعید، زندان با انواع شکنجه) عملی شد و پیامدهای ناگوار در فرآیند شکل‌گیری ملت واحد بجا گذاشت.

**راهکار کثرت‌گرایی**

مفهوم تکثرگرایی برای اولین بار توسط جی. فرنیوال مطرح شد و براساس آن دولت مرکزی با شناسایی و مدارا میان تنوع‌های فرهنگی و قومی گوناگون به ارتقا، انسجام و وحدت ملی می‌اندیشد و به رعایت حقوق همه اقلیت‌ها در حفظ و رویش شاخص‌های هویتی آنان نظیر زبان، سنت‌ها، هویت و... می‌کوشد. اصل در تکثرگرایی حقوق جمعی وگروهی است؛ البته با احترام به حقوق فردی (احمدی، ۱۳۸٤، ص٥٤). تکثرگرایی مقابل همانندسازی است. افراد و گروه‌هایی متعلق به جامعه، هرچند دارای اشتراکات فرهنگی خاص هستند، اما در کنار این اشتراکات، از تفاوت‌هایی قومی، مذهبی، نژادی، جغرافیایی و تاریخی نیز برخوردارند. نادیده گرفتن تمامی این گوناگونی‌ها، آثار گران‌باری را برای جامعه دربردارد (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸، ص۸). در برخی ازکشورها، تفاوت‌ها عمدتاً با تبعیض و طرد دیگری همراه است. طرفداران این دیدگاه معتقدند چنانچه در جامعه‌ای، تفاوت‌ها به شکل صریحی مشخص شود و تا جایی که امکان دارد برساخته شود، می‌توان در جهت کاهش آنها کوشید و قدرت بخشی به گروه‌های حاشیه‌ای امکان‌پذیر می‌شود. کثرت‌گرایی هم به دو نوع مساوات‌طلبانه و نابرابر تقسیم می‌شود.

۱. کثرت‌گرایی مساوات‌طلبانه: گروه‌های مختلف قومی، استقلال خود را حفظ نموده و تفاوتشان به‌وسیله دولت محافظت می‌شود. در جامعه چندقومی که براساس این نوع تکثرگرایی اداره می‌شود، برابری قومی یک اصل به شمار می‌رود. کشورهای لبنان، سوئیس، نیجریه،کانادا، استرالیا و بلژیک کشورهایی هستند که مناسبات قومی آنها برپایهِ تکثرگرایی برابر است. گروه‌های مختلف قومی در وضعیتی نسبتاً برابر با هم در تعامل هستند و این نوع تکثرگرایی با شدت و ضعف در بین گروه‌های قومی، حاکم است (چلبی، ، ص ٦).

۲. کثرت‌گرایی نابرابر: این نوع سیاست نابرابر در کشورهایی اعمال می‌شود که دارای ایدئولوژی نژادپرستانه هستند. طبق این ایدئولوژی، تفاوت ذاتی میان گروه‌های نژادی و قومی وجود دارد. براساس این ایدئولوژی، گروه برتر بر سایر گروه‌ها حاکم و نابرابری در میان گروه‌های قومی به رسمیت شناخته می‌شود (صالحی‌امیری، ۱۳۸۸، ص۱٤۲). اگرچه الگوهای یادشده در مورد سیاست‌های تنظیم روابط قومی، وجوه اصلی این روابط را در اکثر جوامع آشکار می‌کند، اما هرگز، ماهیت آنچه در این جوامع می‌گذرد را معین نمی‌کند. دو چیزی که درعمل مشاهده می‌شود، آمیختگی الگوهاست. هیچ‌کدام از این الگوها نباید غیرقابل نقص قلمداد شوند. هر کشوری با توجه به صلاحدید خود، اهداف خاصی را انتخاب و به تبع آن سیاست قومی همگن یا غیرهمگنی را در زمان‌های مختلف اعمال می‌کند و در یک جامعه قومی که انسجام آن براساس همزیستی قومیت‌های مختلف ایجاد می‌شود، سیاست‌های قومی نباید با انسجام ملی در تعارض باشد (چلبی، ، ص۷٦).

نکته دارای اهمیت این است که تفاوت و بازنمایی ربط وثیقی با هم دارند. بازنمایی دیگری را به اشکال مختلف برمی‌سازد . بازنمایی در عرصه‌های مختلف فرهنگی و به شیوه‌های گوناگون و با ابزارهای متنوعی انجام می‌شود (مرادی، ۱۳۹۲، ص۲۷). در فرایند بازنمایی، واقعیت دگرگون و روایتی خاص از آن به مخاطب ارائه می‌شود. بازنمایی، فرایند گزینش واقعیت است و همواره جنبه‌های خاصی از واقعیت را آشکار می‌کند و جنبه‌های دیگری را نادیده می‌گیرد (مسعودنیا، ۱۳۸۰، ص٤۸۵).

**راهکار وحدت در کثرت**

وحدت در کثرت از مفاهیم فلسفی است که از نظریه ملاصدرا أخذ شده و برخی از نویسندگان آن را در علوم اجتماعی به‌کار برده‌اند. براساس این الگو جوامعی که دارای تنوع فرهنگی هستند، می‌توان آنها را در یک نقطه مشترک به هم رساند. این راهکار از تلفیق دو مدل همانندسازی و تکثرگرا شکل گرفته، آنجا که وحدت را مبنا قرار می‌دهد، به الگوی همانندسازی متمایل وآنجا که به کثرت نظر دارد به الگوی تکثرگرا و ویژگی‌های آن نظر دارد، درعین حال هیچ کدام ازآنها نیست (صالحی‌امیری، ، ص۱٤٦). بعد وحدت به آن بخش از الگو نظر داردکه معطوف به حفظ همبستگی سرزمینی و تمامیت جغرافیایی کشور، زبان ملی، نمادها، سمبل‌ها و اساطیر ملی و هر آنچه که «ما»ی جامعه یا فرهنگ و هویت ملی را تشکیل می‌دهد، بوده و به تشدید تعلقات و وفاداری‌های مردم می‌انجامد. بعد کثرت

به آن بخش از گوناگونی‌های فرهنگی- اجتماعی، هویتی در زیرمجموعه فرهنگ و هویت ملی اطلاق می‌شود که ضمن برانگیختن وفاداری‌های محلی یا فروملی، آن را در طول هویت ملی و «نه عرض آن» قرار می‌دهد (کریمی، ۱۳۷۸، ص۱۹۱). در الگوی وحدت در کثرت، وحدت به معنای انسجام درکلیت و همسویی در جهت‌گیری است. این راهکار با واقعیات اکثر جوامع دارای تنوعات قومی مطابقت دارد و به‌عنوان الگوی مطلوب برقراری انسجام ملی قابل‌پذیرش است. ضمن تأکید بر وحدت ملی و همگرایی، بر حفظ فرهنگ و هویت قومی نیز تأکید دارد؛ یعنی خواهان حفظ هویت‌های فروملی ازیک‌سو، و تقویت پیوندهای فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بین آنها ازسوی‌دیگر است.

به‌دیگرسخن، ضمن رعایت تفاوت بین خرده‌فرهنگ‌های موجود، همگی در برخی وجوه به هم نزدیک می‌شوند. نتیجه استقرار این الگو، پیدایش انسجام ملی بوده، همدلی و تقویت پایه‌های هویت ملی امکان‌پذیر خواهد شد (صالحی‌امیری، ، ص۱٤۹). انسجام ملی در اینجا، معطوف به تعلق‌خاطر آحاد شهروندان، ازجمله اقلیت‌های قومی و دیگر خرده‌فرهنگ‌ها به فرهنگ و هویت ملی است. این تعلق‌خاطر به عنصر ملی و ابعاد مختلف هویت ملی ازجمله میراث فرهنگی، تاریخ، دین و سرزمین مشترک شکل می‌گیرد. سیاست وحدت در کثرت، به‌عنوان راهبرد ماهیتاً فرهنگی، مدرن و از جنس راهبرد نرم‌افزاری است و با ذهنیت و گرایش‌های درونی شهروندان سروکار دارد. راهکار وحدت در کثرت، سازمان‌دهی سیاسی یک کشور را به‌شکلی مساعد می‌سازد که در آن هر خانواده فکری – عقیدتی، امکان حفظ ارزش‌های خود را داشته و ضمن رسیدن به حقوق خود، زمینه را برای مشارکت در صحنه‌های سیاسی به‌دست آورد. ایجاد چنین نظامی متضمن نوعی بی‌طرفی ازسوی حاکمیت و مشارکت گروه‌ها و نهادها برای تحقق منافع و مصالح عمومی است (صالحی‌امیری، ، ص۹).

بررسی تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان نشان می‌دهدکه مناسبات میان اقوام و حکومت‌ها به‌ویژه در تاریخ معاصرکشور ما با فراز و نشیب‌هایی همراه بوده، برخورد تبعیض‌آمیز برخی از حکومت‌ها در گذشته با گروه‌های مختلف اجتماعی ازیک سو، و سوءاستفاده تعدادی از دولت‌های خارجی از تنوع قومی، مذهبی و دینی، چالش‌ها و مشکلاتی را برای مردم ایجادکرده است. در حال حاضر ضرورت انسجام و همدلی درکشور بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. ازاین‌رو، مسئله مدیریت مناسب اقوام و انسجام ملی همچنان بااهمیت است. کشورهای برخوردار از تنوع قومی برای تحکیم وحدت و انسجام ملی ناچار هستند سیاست‌گذاری‌های خاصی را تعیین و اجرا کنند. وجود تفاوت‌ها

و تنوعات قومی نه‌تنها به‌معنای تهدید نیست، بلکه سیاست‌گذاران در صورت تشخیص درست قادر هستند تفاوت‌ها را به فرصتی برای انسجام ملی تبدیل نمایند.

رعایت حقوق اقلیت‌ها و اقوام، توجه به آموزش و سرمایه‌های اجتماعی، ایجاد زمینه‌های بیشتر مشارکت اقوام در انسجام ملی، تلاش در راستای ایجاد وحدت از طریق آموزه‌های دینی، برنامه‌ریزی برای توسعه پایدار، پرهیز از راهبرد امنیتی و رعایت استراتژی مذاکره و تعامل با اقوام، می‌تواند به ارتقای وحدت و انسجام ملی منجر شود و امنیت ملی را مستحکم کند. با توجه به تنوع قومی درافغانستان، مناسب‌ترین راهکار برای ایجاد، حفظ و استمرار انسجام و همبستگی ملی، راهکار وحدت در کثرت است.

**نتیجه‌گیری**

حفظ انسجام ملی در جامعه، ازیک‌سو، نیازمند توجه به انسجام فرهنگی و ازسوی دیگر منوط به گسترش انسجام ارتباطی میان گروه‌های فروملی ازجمله اقوام، با هدف ملی‌سازی روابط آنهاست. این امر از آن رو مهم است که در تلقی جدید اجتماع که براساس هویت‌های اولیه و طبیعی مانند پیوندهای خونی، جنسی، قبیله‌ای، قومی و زبانی، مبنای شکل‌گیری و زیربنای جامعه قرار می‌گیرد، هویت‌های ثانویه و قراردادی شغلی، حرفه‌ای، مدنی و ملی نیز همان نقش را ایفا می‌کنند. به‌دیگرسخن، بدون احترام به هویت‌های اولیه نمی‌توان به تقویت هویت‌های ثانویه و صناعی پرداخت؛ زیرا هویت‌های اولیه اغلب ادغام‌ناپذیر و کمترنابودشدنی‌اند و در صورت تهدید آنها، صورت‌بندی هویت‌های ثانویه از جمله هویت ملی نیز در معرض تهدید قرار می‌گیرد.

تنوع، ویژگی ذاتی هستی به‌طورعام و انسان به‌طورخاص و تفاوت و تمایز جزء جدایی‌ناپذیر حیات فردی و اجتماعی نوع انسان است. سیاست انسجام ملی به‌جای یکسان‌سازی صفات و خصلت‌های ذاتی و اکتسابی افراد وگروه‌ها، باید به انسجام و همسویی معطوف شود. کشورهای برخوردار از تنوع قومی برای تحکیم وحدت و انسجام ملی ناچار هستند سیاست‌گذاری‌های خاصی را تعیین و اجرا کنند. وجود تفاوت‌ها و تنوعات قومی نه‌تنها به معنای تهدید نیست، بلکه سیاست‌گذاران در صورت تشخیص درست قادر هستند تفاوت‌ها را به فرصتی برای انسجام ملی تبدیل نمایند. براساس‌این راهبرد مشخص، تأمین امنیت اجتماعی گروه‌های قومی و گسترش سرمایه اجتماعی در میان اقوام و ارتقا ضریب انسجام ملی، مدل وحدت در کثرت به‌عنوان راهکار مناسب پیشنهاد می‌شود.

منابع


۱. احمدی، حمید، (۱۳۸٤) قومیت و قومگرائی درایران «افسانه و واقعیت»، تهران، نشر نی.
۲. اسمیت،آنتونی، دی، (۱۳۸۳) ناسیونالیسم، (ترجمه منصور انصاریان)، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.
۳. اشرف، احمد، (۱۳۸۰) هویت ایرانی: از باستان تا پایان پهلوی، (ترجمه ح. احمدی)، تهران، نشر نی.
۴. آقابخشی، علی، (۱۳۷٦) فرهنگ علوم سیاسی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
۵. بشیریه، حسین، (۱۳۸۳) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی.
٦. بدیع، برتران، (۱۳۷٦) توسعه سیاسی، (ترجمه احمد نقیب‌زاده)، تهران، نشر قومس.
۷. پورسعید، فرزام، گوناگونی و انسجام ملی در جامعه ایرانی، فصلنامه مطالعات راهبردی، س۱۰، ش۱، ۱۳۸٦، .
۸. چلبی، مسعود، (۱۳٦۷) قوت‌های قومی و رابطه آن با هویت جامعه ایران، تهران، وزارت کشور.
۹. چلبی، مسعود، (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی نظم، تهران، نشر نی.
۱۰. دویچ، کارل، (۱۳۷٦) ناسیونالیزم و انواع آن، (ترجمه محمد مقیاسی)، تهران، مؤسسه مطالعات ملی.
۱۱. حاجیانی، ابراهیم، مسئله وحدت ملی و الگوی سیاست قومی در ایران، نامه انجمن جامعه‌شناسی ایران، ش۳، ۱۳۸۰،
۱۲. حافظ‌نیا، محمدرضا، و کاویانی، مرادی، نقش هویت قومی در همبستگی ملی، مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان، س۱۱، ش٤٦، ۱۳۸۵،
۱۳. حسابی، احمد، بررسی رابطه بین همبستگی ملی با گفتمان سیاست‌های قومیتی، فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه آزاد شوشتر، ش۳۷، ۱۳۹٦،
۱۴. حیدری، محمدعلی، و رهنورد، حمید، افغانستان، نیروهای بیگانه و چالش دولت-ملت‌سازی، فصلنامه سیاستگذاری، س۲، ش٤، ۱۳۹۰،
۱۵. راجر، مارتین، سیاست قومی، مطالعات راهبردی، ش۹،
۱٦. رجب‌نیا، ، بررسی تئوریک توسعه، گوناگونی قومی و همبستگی ملی، فصلنامه مطالعات ملی، س۳ ، ش۲، ۱۳۸۰،
۱۷. ریتزر، جورج، (۱۳۸۳) نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، (ترجمه محسن ثلاثی)، تهران، علمی.
۱۸. ساروخانی، باقر، (۱۳۷۵) جامعه‌شناسی ارتباطات، تهران، انتشارات اطلاعات.

۱۹. صالحی‌امیری، رضا، (۱۳۸۸) انسجام ملی و تنوع فرهنگی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲۰. صالحی‌امیری، رضا، (۱۳۸۵) مدیریت منازعات قومی، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۲۱. عالم، عبدالرحمن، (۱۳۷۳) بنیادهای علم سیاست، تهران، نشر نی.
۲۲. عیوضی، محمدرحیم، (۱۳۸۰) طبقات اجتماعی و رژیم شاه، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۳. غرایاق زندی، ، جایگزینی گفتمان وفاق ملی به‌جای امنیت ملی: احزاب و قوم‌گرایی، راهبرد، ش۱۳، ۱۳۸۲،
۲۴. غفاری، غ، (۱۳۹۰) سرمایه اجتماعی و امنیت انتظامی، تهران، انتشارات جامعه‌شناسان.
۲۵. قاسمی، علی‌اصغر، آسیب‌شناسی شکاف‌های اجتماعی و راه‌های تقویت همبستگی ملی، فصلنامه راهبرد، س ۲۳، ش۷، ۱۳۹۳،
۲۶. کاظمی، علی‌اصغر، (۱۳۷۹) مدیریت سیاسی و خط‌مشی دولتی، تهران، نشر فرهنگ اسلامی.
۲۷. کرایب، یان، (۱۳۸۲) نظریه‌های اجتماعی کلاسیک، (ترجمه مسمی‌پرست)، تهران، آگاه.
۲۸. کرایب، یان، (۱۳۸۱) نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، (ترجمه عباس مخبر)، تهران، آگه.
۲۹. کریمی، خسرو، و ابطحی، مطلب، مدیریت مسائل قومی درج.ا.ا. و تأثیر آن برکاهش منازعات قومی و ارتقای انسجام ملی، فصلنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ش٤، ۱۳۹۹،
۳۰. مرادی، ، هویت فرهنگی اقوام ایرانی و تأثیر آن بر هویت و انسجام ملی، مطالعات ملی، ش ٦، ۱۳۹۲
۳۱. مطلبی، مجید، نقش و کارکرد سیاسی طبقه متوسط جدید در ج.ا.ا. در جامعه‌شناسی سیاسی، ش۳ ، ۱۳۸۳،
۳۲. مسعودنیا، ح .و همکاران، جهانی شدن،اینترنت و انسجام ملی در ایران ، مطالعه موردی . دانشجویان ۳۰.دانشگاه اصفهان) مطالعات ملی، ش۷۱، ۱۳۹۱،
۳۳. مؤسسه مطالعات ملی (۱۳۷٦)، نظریه‌های روابط قومی، تهران، انتشارات مؤسسه ملی مطالعات.
۳۴. مقصودی، مجتبی، فرهنگ ارتباطات و تحولات قومی، فصلنامه مطالعات ملی، س۲، ش٦، ۱۳۷۹،
۳۵. نظری، علی‌اشرف، آموزش عالی و همبستگی ملی در ایران، مطالعات ملی، ش۱، ۱۳۹۰،
۳٦. واتسون، سی. دبلیو، (۱۳۸۳) کثرت‌گرایی فرهنگی، (ترجمه حسن پویان)، تهران، مرکز بازشناسی ایران و اسلام.

۳۷. واعظی، حمزه، (۱۳۸۱) افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران، ناشر ابراهیم شریعتی.
۳۸. هواس‌بیگی، فاطمه، روند ساخت انسجام ملی، فصلنامه علوم اجتماعی، س۳۰، ش۱۰، ۱٤۰۲،
۳۹. یحیائی.س، و کیا .م، مطالعه انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی، مطالعات ملی، ش٤، ۱۳۸۸،
۴۰. یونسی، ع، وحدت و انسجام ملی ایرانیان، بنیادها و ریشه‌ها، راهبرد، ش۱۱، ۱۳۸۳،
41. Allport, G. W. (1954). The nature of prejudice. Reading, MA: Addison, Wesley. 25.
42. Communication, London, Oxford University Pres.
43. Kuper. L. &. smith.M.G (1969). Pluralism in Africa, Brekeley University of California press.
44. Rokkan (1995). un modelegeo- economiqu et geo politique de quelques sources.de.variationsen.europedeLouest'RevueInternationalde politque Comparativ.V2.
45. Wiser, Jamses (1983). Philosophy: A Hitory of the Search for Ordeer, Nwe Jersy, Peinctone Hall.
46. Jeb, A. & Amy, F. & Sean, P. (2009). Social Control- Serious Delinquency and Risky Behavior. Journal of Crime & Delinquency, 423.